

باور کردنش اینقدر سخته!؟

اگر باورمان می شد همه چیز درست می شد! سن خودت را باور داری؟ جواب: نه، من که باورم نمی شود ۲۰ ساله ام! (۲۵، ۳۰، ۴۰، ...) فرقی نمی کند چند ساله هستی. مسئله این است که هر سنی داری باورش نداری!

تازه سن چیزی است که دائم با تو است و از تو جدا نمی شود، باورش برایت فایده دارد و بی ضرر است، ولی عدم باورش تو را از خیلی موفقیت ها دور می کند. باور سن، مساویست با باور گذر عمر. مساویست با باور گذر وقت تو و کمی وقت برای جمع کردن توشه برای سفر به زندگی حقیقی و ابدی.

چقدر خودت را شناختی؟ چقدر دستت آمد که در این دنیا با خودت چند چندی؟! چقدر هوای داشته هایت را داشته ای و چقدر یقین و چقدر شک داری؟ این ها همه سوال هایی است که قرار است جوابی برای آنها بیابیم .

این فکرها و این خودشناسی ها که به خدانشناسی می رسد، مهم ترین توشه ماست. توشه ای که برای جمع کردنش وقت چندانی نداریم. اگر فراموش کنی فرصتت از دست می رود و این برای تو که راهی سفر هستی، خیلی ضرر دارد. تو توشه لازم داری تا به مقصد بررسی ولی توشه نباید کم باشد، چون کم می آوری و در راه می مانی؛ باید به اندازه لازم باشد که نیازت را برطرف کند؛ و باید وبال گردنت نباشد. یعنی اگر توشه کاملی بود به درد می خورد ولی چون ناقص و یا مریض است، باعث زحمت هم می شود. حالا کمی مسئله را بازش کنم:

واقعیت این است که اهل بیت به واسطه روایات به ما فرمودند که: هر چیزی در دنیا مثل خود انسان ظاهر و باطنی دارد. یا به عبارتی روح و جسمی دارد. هر عملی هم همین طور است. مثلاً نماز باطنش مثل یک آدمی است که اگر با حضور قلب و دقیق و سروقت انجام بشود، زیبا و سر

حال در مسیر به تو کمک هم می کند. ولی اگر سرسری و بی دقت و آخر وقت انجام بشود مثل انسانی معلولی است که تازه تو باید به آن کمک هم بکنی. یعنی اگر کامل نباشد و ناقص الخلقه باشد و نتواند خودش راه برود و... .

ای کاش کمی بیشتر به خودمان و اطرافمان و دارایی هایمان دقت کنیم. بهترین دارایی ما که به زور هیچ کس نمی تواند آن را از ما بگیرد اعتقادات ماست

ما می دانیم که نماز ستون دین است. می دانیم که «ان قبلت قبلت ما سواها و ان ردت رد ما سواها» تا نماز قبول نشود، هیچ عمل خیری از ما قبول نمی شود. اگر کار خیر مقبولی نداشته باشیم در زندگی ابدی سرگردان و حیرانیم و... . ولی نماز برای اکثر مسلمان ها از اهمیت خودش خارج شده و فکر اینکه نماز خوب، همراه خوب من در سفر آخرت است و نجات دهنده من خواهد بود، دائم مورد فراموشی است.

اگر باور کرده باشیم که گنج مان را در کیسه ای ریخته ایم که سوراخ است و دارد از تهش گنج ها کم کم می ریزد، حتماً سریع یا کیسه اش را عوض می کنیم و یا سوراخش را می بندیم. ولی حالا در زندگی چرا وقتی به بعضی ها می گویند نماز اول وقت گنج است و گره از مشکلات باز می کند و نماز شب خیلی آثار دارد از جمله اینکه روزی روان و خوب، که مدام داری دنبالش می دوی، را راحت به تو می رساند و چهره ات را در دو دنیا زیبا می کند و باعث می شود محبوب بشوی و مردم دوستت داشته باشند و... اصلاً تأثیری برایشان ندارد.

شاید برای فوتبال دو ساعت وقت بگذارد و تا نصف شب بیدار بماند، ولی برای نماز شب چند دقیقه وقت ندارد حتی اگر به او بگویند مشکلات سخت تمام می شود و گره از کارت باز می شود. هرکس باور کرده باشد که چاقو خطرناک است و اگر به جاهای حساس مثل شکم بخورد می کشد؛ امکان ندارد آن را به شکمش بزند.

چرا بی دین ها به بی ایمانی خود محکم تر از ما به ایمان مان هستند؟ چرا ما به کامل ترین دین دنیا اینقدر بدون اطمینانیم؟ ای کاش کمی بیشتر به خودمان و اطرافمان و دارایی هایمان دقت کنیم. بهترین دارایی ما که به زور هیچ کس نمی تواند آن را از ما بگیرد اعتقادات ماست؛ پس بیایید با هم دوباره این دارایی خود را بررسی کنیم و به داشته هایمان توجه بیشتر کنیم تا بتوانیم به موقع از آنها استفاده کنیم. زندگی ما مثل فرد دردمندی است که می داند هر درد چه دارویی دارد و دارو را نیز دارد، ولی به موقع از آن استفاده نمی کند و زجر می کشد. به نظر شما این عاقلانه است؟

راحله یونسی

تبیان